

شعر خوب

❦❦❦

چه تصور میکنید، وقتی که از شما پرسند، شعر خوب یعنی چه؟
آیا میتوانید فوراً جواب بدهید.

در این باب ادبای عرب و عجم خیلی بحث کرده اند. آنچه بالاخره
بما جواب داده اند این بوده است: شعر خوب آنست که ذوق انسان آنرا
انتخاب کند، میتواند فهمید شعر خوب چیست، ولی نمیتوان دلیل خوبی
آنرا ذکر کرد، يدرك ولا يوصف.

ولی آنچه مامیتوانیم در روی آن بحث کنیم، قدری بالاتر از این مقدار
وصف و تحقیقی است که از روی طفره یا قصور فکر، برای ما از پدراآت
ادیب و علمای معانی بیانی ما بمیراث رسیده است - مامیخواهیم قدری هم
دقیق تر شده و یک مقیاس و قاعده محقق تری را بدست آوریم تا این درجه هم
محیط ما بما حق داده و خواهد داد. *رئال علم غلوم انسانی*
ما میدانیم که بعضی از صنایع، با روح و ذوق انسانی ارتباط دارند،
یک تابلو قشنگ، یک رنگ آمیزی ماهرانه، یک مجسمه بدیع، یک گل لطیف
معطر و یک دستگاه موسیقی دلربا بعین مثل یک شعر خوب بدون اینکه
بیننده یا شنونده را بتفکر و استدلال و استنتاج مجبور کند او را محظوظ
نموده دماغ یا روح او را حرکت داده، و در برابر خوبی و خوشی خود
خاضعش مینماید. ولی این تاثیر و عمل سریع بدون یک انتظام و قاعده
و تحقیقی مشخصی نبوده و باید آن قاعده و مقیاس را بدست آورد.

در اینجا يك بحث عمیق پسیکو لوژی يك تحقیق روحی و اخلاقی ثابت و منظمی دست اندر دار است که سابقین از آن همه تحقیقات و قواعد منظمه فقط باستدراك و حکمیت ذوق مستمع اقتصار ورزیده و از این بحث دلچسب طفره زده اند.

شعر چیست؟

برای فهمیدن شعر خوب باید هویت شعر را در تحت تحلیل در آورده باید فهمید که شعر نتیجه عواطف و انفعالات و احساسات رقیقه يك انسان حساس متفکری است، پس شعر خوب چیزی است که از احساسات، عواطف و انفعالات، و از حالات روحیه صاحب خود، از فکر دقیق پرهیجان و لمحۀ گرم تحریک شده يك مغز پر جوش و يك خون پرحرارتی، حکایت کند. باید دانست اشخاشی که فقط از روی علم و ورزش و قدرت حافظه و تتبعات زیاد در اشعار متقدمین و متأخرین، طبع شعری یافته و شعر میگویند، شاعر نبوده و اشعار آنها از روح آنها حکایت نمیکند. شاعری که در روز عید نوروز یا عید ولادت پادشاه مجبور و موظف، یا محتاج است که قصیده سروده و بموقع معین با طرز معین، و قاعده مخصوصی برای ممدوح خود قرائت نماید، او شاعر نیست، اگر هم باشد قصیده را که بدین ترتیب ساخته است نمیتوان مثل يك تابلو نقاشی، يك زمزمه عاشقانه یا يك غزل پرحرارتی تلقی نمود. شعری که مقصود ماست، شعری است که از يك دماغ شاعر خلیق و در يك وقت آزاد، یا وقت تاریکی در بحبوحه احساسات و تراکم عواطف و عوارض گوناگون و در يك حال هیجانی گفته شده باشد. این چنین شعر یعنی نماینده يك روح پرهیجان چه میشود که خوب میشود یا چه میشود

که خوب نمیشود، نه اینکه خود شعر فی نفسه، بلکه چه میشود که شما یکی را خوب و دیگری را نا خوب نامیده از یکی خوششان آمده و از یکی دیگر خوششان نمی آید؟

هیچ در نظر دارید که گاهی يك شعر ساده معمولی در حالتی که شما دارای يك هیجان و حرارتی بوده اید، در شما فوق العاده اثر کرده، آنرا از بر نموده و برای همه کس خوانده، بعضی شما را تصدیق و برخی شما را تکذیب نموده، همان شعر در یکی تأثیر خوب و در دیگری تأثیر غیر خوب بخشیده، و خود شما هم گاهی از ادعای خوبی آن شعر منصرف شده باشید؟ هیچوقت ملتفت شده اید که اشعار ملل خارجه، مخصوصاً اشعاریکه بخوبی معروف و در کلاس ها درس داده میشود، غالباً در شما اثر نکرده و از آن چیزی هیچ نمی فهمید، و گاه در میان سخنان بیگانگان اشعار غیر معروف و بد آنها را خوانده و خوششان می آید؟

هیچ میدانید که اشعار شعرای ایرانی، آنهایی که صاحبان آنها بی پول محروم، مظلوم و در بدر بوده اند بهترین است از شعرای متمول و متنعم - مثلاً فردوسی مسعود سعد سلمان، اولی بواسطه فقر و اخلاق ساده و پاکیزه که در حیات روستائی گری و بیچارگی کنج ده (طابران) و (پاز) داشته و دو می بعلت حبس و توقیف پلنگی که او را از امارت و ریاست در کنج قلعه (نای) و (مرنج) مدتها مقید نموده بود اشعارشان دارای لطافت و پاکیزگی و بخوبی با انسان صحبت میکنند و از روح شاعر خود حکایت مینمایند - ولی تغزل های عنصری، غزل های فرخی و انوری، مدایح حکیم سنائی ابدأً زبان ورنک و مزه نداشته و فقط علم و قدرت یابی حرارتی شاعر را

بما میفهماند و بس ؟
 این سؤالات را برای این کردیم که در موقع تحقیق خوبی و بدی شعر
 چندان محتاج بفکر و استدلال نباشید .

شعر خوب ؛ یعنی احساسات موزونی که از دماغ پرهیجان و از روی
 اخلاق عالی تری برخاسته باشد - لغت ، اصطلاحات ، حسن ترکیب ، سجع
 و وزن و قافیه ، صحت یا سقم قواعد و مقررات نظمی ، اینها هیچکدام در خوبی
 و بدی شعر نمی توانند حاکم و قاضی واقع شوند ، هرچه هیجان و اخلاق
 گوینده در موقع گفتن یک شعر یا ساختن یک غزل قوی تر و نجیب تر باشد ،
 آن شعر بهتر و خوب تر خواهد بود .

شعر خوب را بدو قسمت تقسیم میکنیم :

۱- شعر خوب عمومی

۲- شعر خوب خصوصی

اساس شعر خوب عمومی ، احساسات شنیده و اخلاق عالیّه شاعر است
 و برای اینکه ما بفهمیم که شعر کدام شاعر بهتر است میرویم شرح
 حال او و شرح اخلاق او را بدست می آوریم ، و واقعی که شعری گفته
 آنمواقع را نیز کشف میکنیم ، آنوقت می بینیم که بهمان نسبت یعنی نسبت کلی
 از حیث اخلاق و نسبت خصوصی از حیث هیجان شاعر ، شعر خوب مینماید
 و این خوبی هم باز بهمان نسبت هرچه درجات اخلاقیه و هیجان شاعر
 عمومیت داشته باشد ، یعنی دارای اخلاق خوب عمومی و هیجان پسندیده
 عمومی بوده باشد بهمان نسبت ، شعر عمومی تر و قابل ترجمه عموم
 ملل خواهد بود .

محال است کسی که دارای اخلاق حمیده و صفات پسندیده از قبیل بی طمعی، حریت فکر و عقیده، رحم و عدالت طبیعی، نخوت و استغنائی روحی صحت مزاج و صحت دماغ و امثال اینها، نباشد بتواند شعری بگوید که همه کس آنرا خوب بدانند.

چند چیز است که در خوبی شعر دخیل است، ولی اساس خوبی شعر نمی تواند واقع شود - یکی موقعیت زمانی و مکانی و روحی - دیگر حالت حاضره شاعر و قیافه و طرز ادای شعر، گاه میشود که در يك واقعه و حادثه که شما با آن علاقه دارید، از طرف شخصی که شما با او خصوصیت دارید با قیافه و سیمائی که حالت و موقعیت را برای شما حکایت میکند؛ شعری برای شما ساخته شده یا خوانده میشود، در حالتیکه آن شعر فی نفسه خوب نبوده و مزایای اخلاقیه و هیجان صاحبش مطابق با شعرش و تناسب با سخنانش نیست، معذالك موقعیت و شخصیت زمانی و مکانی و شخصی شما را تحریک نموده آن شعر در نظر شما با فامیل و هم شعری با هموطنان شما خوب جلوه کرده ولی پس از طی شدن زمان و سپری شدن حالتی که در شما یامات شما بوده است آن شعر فراموش و جزئی از لطایف و ترهات شمرده میشود. ولی گاه دیده میشود که يك شاعر خلیق بزرگوار، دارای صفاتی که در نزد تمام ملل پسندیده است، در حالتی که احساسات و هیجان روحی او بمنتها درجه شدت و جوش رسیده است شعری میگوید که حاکی از اخلاق او و از احساسات او است، این شعر قهراً خوب میشود هم در زمان خود و هم در زمان بعد از او، هم در نزد همزبانان او و هم در نزد ملل سایر - و دیده میشود مزایای صوری که غالب شعرا اشعارشان را با آنها زینت

میدهند از قبیل وزن، سجع، اصطلاح، حسن ترکیب، تناسب زمان و مکان و غیره هیچکدام در خوبی آن شعر دخیل نبوده اند - چه که، در زمان دیگر در مکان دیگر و در زمان دیگر همان قدر آن شعر خوب و جالب توجه است که در زمان و زبان و مکان خود شاعر - در این مورد می فهمیم که خوبی شعر فقط نبوده است مگر از خوبی اخلاق شاعر و شدت هیجان و حس شدید او، و چون این دو تاثیر در هیچوقت و در نزد هیچ ملتی نامعلوم و نامفهوم نبوده و هر صاحب اخلاق و صاحب حسی سرگذشت بدیل و همدرد خود را درست می فهمد، شعری هم که با اخلاق و حس و حالت مهیج گفته شود؛ همه وقت بخوبی شناخته میشود.

پس شعر خوب عمومی، شعری است که از اثر يك حالت خوب عمومی و يك رشته اخلاق خوب عمومی گفته شده باشد - این شعر همه وقت و همه جا خوب است، مگر در نزد کسی یا کسانی که اخلاق شاعر و احساسات او در نزد آنها پسندیده نباشد.

مثل اینکه، اگر يك شاعر اسپانیایی شجاعی چابك در روز عيد گاو کشان (که در نزد اهالی اسپانیایی و معلولان بوده و شجعتشان در آنروز در میدانهای عمومی با گاوها و حشی نبرد کرده آنها را میکشند) گاو جسیمی را کشته و شرح شجاعت و شهاقت خود را موافق اخلاق متهورانه و هیجان خاص خود بنظم در آورد، در نزد ملت اسپانیایی فوق العاده خوب جلوه کرده، در نزد سایر ملل در حالت متوسط و در نزد ملت هندو که گاورا مقدس میدانند، ابداً حسن اثری نکرده و بلکه آن شعر را بسیار بد و ریک می پندارند.

یا اینکه اگر يك خانم عقیفه مسلمان در موقع تفاخر و تحمس شعری بگوید که مضمونش این باشد : « من از خانه شوهر محبوبم بیرون نمیروم مگر با قابوت » و این شعر را با يك معنویت مطابق با واقع ، و يك حرارت صداقت مندانه ادا کند ؟ در نزد ملل مسلم همه جا و همه وقت و در هر زمان و مکانی حسن اثر بخشیده و بخوبی معروف می شود ولی يك خانم ادیبه اروپائی این شعر را نخوانده اگر هم برایش ترجمه کنند نه خودش آنرا تعریف کرده و نه قلبش را از آن خوش خواهد آمد ولی این شعر فردوسی که :

میازار موری که دانه کش است ❖ که جان دارد و جان شیرین خوش است

چون دارای يك معنی است که در تمام ملل عالم مقدس است و خود شاعر نیز این صفت را دارا و در موقع گفتن این شعر دارای يك حس شدید و تاثیر فوق العاده بوده ، این است که در هر زبان و در هر زمانی میتوان این شعر را ترجمه نموده و خوانده و تمجید نمود .

و این شعر ظهیر فاریابی را که میگوید :

عروس ملك كسى تنك در بغل كبرد ❖ كه يوسه بربلب شمشير آبدار دهد !
و این شعر رودکی را که میفرماید :

هموار كرد خواهی کیتی را ؟ ❖ کیتیست ! کی پذیرد همواری ؟
اندر بلای سخت پدید آید ، ❖ فر بزر گواری و سا لاری !
هرگاه در هر جا بخوانید و ترجمه کنید ، همه کس از آن ها بوی مردانگی و مناعت و متانت و شجاعت استشمام نموده ، و از آن تمجید خواهد کرد ، برخلاف کرور کرور اشعار ترکستانی و خراسانی و عراقی و هندی که با شاعر بگور رفته و یا ، هیچوقت طبع نخواهند شد ، تا چه رسد ترجمه

و انتشار عمومی

اینست فرق بین شعر خوب و بد، و این است فرق میان شعر خوب عمومی و خوب خصوصی و هم چنین شعر بد را نیز میتوان بیک تناسبی تجزیه نمود بشرط اینکه صاحب آن دارای اخلاق مخصوص و احساسات خاصه بوده باشد، در آنمورد شعر بد میشود، ولی بالنسبه اخلاق عمومی بدی او گاه تخفیف یافته و گاه زیاد شده و شاید هم در نزد يك ملت خوب شناخته شود.

مثلا اگر يك شاعر مجنون پاسبیه یا کج سلیقه عاشق پسر یا دختری

بشود که دماغ نداشته باشد، و شعر بدین مضمون بگوید که :

« معشوق من صورتش صاف و حتی بر آمدگی دماغی هم مزاحم انبساط و جاهت و تموجات حسن و جمال او نیست ؟ »

البته این شعر در همه جا مورد سخریه و استهزاء واقع شده و شاعر

را تسفیه میکنند مگر در مملکت (کوریا) زیرا در مملکت کوریا (کره)

هرچه دماغ زن کوچک تر باشد، بر مملکت او تمی کفرزاید، مخصوصاً معشوقه

پادشاه کره که خلع شد، صورتش مطابق المضمون فوق از مزاحمت دماغ

آسوده بود! لهذا شعر مزبور فقط در مملکت مزبور طرف تمجید و تحسین

واقع خواهد شد.

* * *

شاعر ملی باید اخلاقش از سایر هموطنانش بهتر باشد. تا بتواند

آنان را هدایت نماید، و اشعار خودش را در محفظه های دماغ و اشکاف

کتابخانه های آنها باقی و جاودانه نگاه بدارد. و شعر خوب باید حاکی

از پسندیده ترین اخلاق، قوی ترین احساسات و لطیف ترین سلیقه ها باشد تا هرچه این صفات در آن شدید تر و عمومی تر شود، آن شعر عمومی تر و دیر پای تر گردد.

شعر خوب آنست که خوب تبهیج کرده و خوب فهمیده شود و خوب بحافظه سپرده شود، و خوب ترجمه شود، و این نمیشود مگر اینکه در گفتن آن شعر اخلاق ساده عالی، حسن و هیجان شدید و سلیقه کافی بکار رفته باشد.

بنا بر این پس از آنکه شعر خوب را تعریف کردیم و آنرا بشعر خوب عمومی و خصوصی تقسیم نمودیم اینک بیان میکنیم که اساس شعر را بر سه قسم میتوان تقسیم نمود: (۱) اشعار اخلاقی (۲) اشعار وصفی (۳) اشعار روایی.

اشعار اخلاقی اشعاری هستند که تشویق و ترغیب بپیروی از اصول خوب، احساسات سالم، حریت افکار و آزادی عقیده، وطن پرستی و شرافت دوستی، راستی و نیکو کاری و اجتناب از صفات مذموم را بنمایند. چون برای نژاد های مختلفه و ادوار متفاوته اصول اخلاقی کم و بیش متفاوت است قهراً حکمیت در خوبی و بدی این قبیل اشعار هم باید با ملاحظه این اختلافات باشد هر ملت و نژادی در هر دوره برای تکمیل و ترقی هیئت اجتماعی خود پیروی از اصول و پیمودن راه هائی را معتقد است که شاید همان اصول و راه ها منظور دیگران نباشد. مرام هیئت اجتماعی نژاد سیمتیک بانژاد آری، مرام یهودی قدیم با یونانی و روم و ایرانی قدیم یکی نبوده اصول اخلاقی و اجتماعی آنها متباین بوده است، بنا بر این اشعار اخلاقی آنها هم قهراً

باهم متفاوت است مگر بهترین اشعاری که دارای جنبه عمومی باشد .
 اشعار وصفی و تشبیهات اشعاری هستند که شاعر در آنها نقاشی
 و تابلوسازی میکند اعم از اینکه این تابلوسازی نقاشی روحانی و پسی کولوژیک و یا نقاشی
 جسمانی و طبیعی باشد : بیان حالات عشقیه ، غضب ، خوشوقتی ، دل تنگی ، شکوه ،
 رزم ، بزم ، شکار ، تعریف و جاهت نقاشی طبیعت از قبیل آسمان درخشان ،
 شب تاریک ، کوه ، دریا ، باغ و امثال آنها باید جزء اشعار وصفی محسوب
 داشت معلوم است هرچه احساسات شاعر زیادتر باشد ، هرچه خود نقاشی
 نزدیک تر بطبیعت باشد ، آن نقاشی روحانی و یا جسمانی بهتر خواهد
 بود ، مثلاً اگر شاعری خود گرفتار عشق شده باشد ، بر خودش مصائبی وارد
 شده باشد ، در محیط طبیعی و در دامن طبیعت نشو و نما کرده باشد ، بهتر
 از کسی که فقط در خیال و عالم تصور نقاشی مینماید از عهده برآمده
 و تابلوی های مختلفه عشقی را مجسم خواهد نمود .

اشعار روایی اشعاری هستند که وقایع تاریخی ، سرگذشت ها ، قصه ها
 حسب حالها را حکایت مینمایند . این قسمت از شعر قدیم ترین اقسام شعر است
 چنانکه ایللیاد و ادیسه هم یونانی که از اقدم سخنان منظوم است داخل
 این قسمت از شعر است .

مزایای قسمت اول را که درحقیقت در مرتبه اولی شعر و مشکل ترین
 اقسام نظام است ، در قسمت اول این مقاله بخوبی شرح دادیم امثال آن نیز
 در میان گفتار عده از شعرای ایران یافت میشود مخصوصاً شعرایی که بواسطه
 استغنائی فطری ، حریت فکر ، عدالت و انصاف جوئی و علو شأن و مرتبت روحیه
 خویش نخواسته یا نتوانسته اند در دربار سلاطین تقرب جویند ، یا سلاطین

تقرب جویند، یاسلاطین وقت که عموماً خوشگذران و تملق دوست و خود خواه و سفاک بوده اند، چنین شعرا و ندمائی را بخود راه نداد و بلکه آنها را مطرود و محبوس ساخته، و افکار عمومی نیز با نتیجه با آنها همراه نشده این قبیل اشخاص که نسبة نادر و قلیل الوجود بوده اند، غالباً در عداد شعرای درجه اول یعنی شعرای اخلاقی و حساس - محسوب میشوند، منجمله بزرگترین آنها، فردوسی طابرائی طوسی است، که بساطت حیات و سادگی معیشت و عسرت زندگانی او اخلاق او را تصفیه نموده، و بلندی همت و علو نفس و آزاد مردی او از اشعار او بخوبی پیداست و همان اخلاق مصفا و علو نفس و رشادت فطری او بوده است که؛ اولاً او را بنظم تاریخ نیا کاتب خویش و ادار ساخته و سپس نگذاشت که چون سایر شعرا و متملقین خود را در دربار پادشاه مستبدی چون محمود مقرب ساخته و بقوه چاپلوسی و تملق و مداهنه در باریان را رام و شهر یار وقت را بطرف خود جلب نماید و اخلاق او او را به بی اعتنائی و عزت نفس بدان بزرگی نسبت به محمود و ادار نموده و جزء مطرودین و شعرای محرومش قرار داد.

اشعار فردوسی را که ما و تمام دنیا خوب میدانیم، نه فقط بواسطه جزالت الفاظ و پختگی سبک و حسن ترکیبات است، زیرا دیگران نیز با همان جزالت و حسن ترکیب شعر گفته اند ولی ابدأً بی پایه اشعار فردوسی نرسیده است، بلکه حسن اشعار فردوسی معنا در حسن اخلاق کوینده و بزرگی دماغ و وسعت صدر و علو همت شاعری است که آن اشعار را در عین يك سلسله هیجان ها و احساسات ملیه و وطنیه سروده است.

ماوقتی که اشعار فردوسی را میخوانیم، در هر مورد با اشخاص بزرگوار

و کریم النفس و باغیرت و شجاع و برو میشویم، ما تصور میکنیم این کیخسرو
 و یارستم است که با ما سخن میگوید یا نو شیروان است که با ما حرف میزند،
 دو صورتیکه این همان شاعر است که در پشت پرده اشعار خود ایستاده
 و اخلاق اوست که صفات ممیزه شهر یاران و شجعان و بزرگان را برای
 ما مجسم مینماید. *توضیح: در این کتاب در باب اول از صفات و احوال ایشان*
 قطعه معروف: ز شیر شتر خوردن و سوسمار - را سردار ایرانی
 نگفته و احساسات او درین قطعه ابدأ دخیل نبوده است، بلکه این
 احساسات و غیرت فردوسی است که از زبان یک ژنرال ایرانی با ما صحبت میکند.
 فردوسی شاهنامه را فقط بسائقه احساسات و ظنیه و ملیه خویش
 بنظم آورده، در حالتیکه خود فقیر بوده و بدادن مالیات مزرعه خود قادر
 نبوده است یکی از متمولین و رجال شهر طوس او را اداره کرده و حاکم طوس
 نیز مالیات او را بخشیده یا از مهمان دار او مأخوذ میداشته و فردوسی ب فراغت
 شاهنامه را منظوم مینموده است، چنانکه خود گویند: *توضیح: در این کتاب در باب اول از صفات و احوال ایشان*
 ازین نامه از نامداران شهر *توضیح: در این کتاب در باب اول از صفات و احوال ایشان* علی دیلم و بود لف راست بهرام
 نیم آگه از اصل و فرع خراج *توضیح: در این کتاب در باب اول از صفات و احوال ایشان* همی غلطم اندر میان دواج
 سپس دوست او که فردوسی از او خیلی تمجید مینماید، باو گفته
 است که اگر این کتاب را تمام کردی یکی از سلاطین بسیار، و بنام او دیناچه اش
 را مزین نما، بنا براین، فردوسی نام محمود را در چند جا ذکر کرده
 و به تحقیق وقتی که فردوسی بغزنین رفته است، شاهنامه یا تمام و یا قریب
 با تمام بوده است. *توضیح: در این کتاب در باب اول از صفات و احوال ایشان*
 فردوسی در حین ساختن شاهنامه با وجود مساعدتهای رؤسای شهر

معدلك نظر باستغناى فطرى در حالت فقر میزیسته چنانكه در قصه رستم
و اسفندیار میگوید :

کنون خورد باید می خوشگوار * که می بوی مشک آید از جویبار
هوا پر خروش و زمین پر زجوش * خنك انكه دل شاد دارد بنوش
ذرم دارد و نان و نقل نپید * سر گوسفندی، تواند برید
مرانیست این، خرم آنرا که هست * به بخشای بر مردم تنگدست
پیداست که فردوسی در این مصراع آخر تقاضائی نکرده، بلکه
يك حس کرامت و سخاوتی او را در عین بی بضاعتی بهیجان آورده،
و بتوانگران دستور سخاوت و دستگیری میدهد و از اینکه خود او تهنی دست
است و قادر بر سخاوت نیست قاسف میخورد - و در آخر داستان
اسفندیار میگوید

دو گوش و دو پای من آهو گرفت * تهنی دستی و سال نیرو گرفت
ببستم بدینگونه بد خواه بخت * بنالم زبخت بدو سال سخت
این شاعر فقیر و قتی که در دربار محمود، بی اعتنائی دیده و خود را طرف
تهمت و هدف خدنگ حسد و تفتین مشاهده نموده، و پاداش سی سال زحمت
خود را نه بمقدار همت خود می بیند، بدون ذره پروا و بیم، یا امید بمراحم
آپه شاه و درباریان، پولهایی را که برایش آزرده بودند بحمامی و غیره
بخشیده و از شهر خارج میشود. این آدم، با این علو طبع و استغناى فطرى
در عین بساطت اخلاق و تنگدستی، البته باید اشعارش بهتر و بالاتر از شعرائی
باشد که در پیرامون قطر محمودی شب و روز بشرب شراب و ملاعیه کودکان
ماهروی اشتغال داشته باشند.

دقیقی که هزار بیت سست شاهنامه از دست، چون سایر شعرای متنعم در پیشگاه چغانیان - بلخ - میزیسته و بالاخره هم بدست یکی از غلامان خود کشته شد و فردوسی در باره او میگوید :

جوانی بیامد گشاده زبان * سخن گفتن خوب و طبع روان
 جوانیش را خوی بد یار بود * ابا بد همیشه به پیکار بود
 براو تاختن کرد ناگاه مرگ * نهادش بسز بر یکی تیره ترک
 بد آنخوی بد جان شیرین بداد * نبود از جهان دلش یکر وز شاد
 یکایک از او بخت برگشته شد * بدست یکی بنده بر، کشته شد
 از این اشعار پیداست که فردوسی اخلاق عمومی شعرای دربار را نمی پسندیده و خود میدانسته است که اخلاق فاسد شعرای دربار مانع است که اشعار اخلاقی و بلند و قابل دوام گویند.

بقیه دارد

اثر طبع آقای امیر شهیدی

آثار ادبی

مهر بفرزند

بافتاد در چنگ زور آوری	قضارا شنیدم که صاحب زری
پشیزی نیامد ز همتش برون	بمشت آنچه بنمود ز جرش فزون
بفرزندش از خشم یازید دست	ز آزر دن او چو طرفی نبست
بدو هر چه میخواست بخشید سیم	توانگر بفرزند بگرفت بیم
برنجش شکبیا شدن مشکل است	بلی چونکه فرزند جان و دل است